

داریم سقوط می کنیم...؟

داستان آن آدمی را شنیده اید که از بام یک برج ۱۰۰ طبقه به پایین پرتابش کردند؟ او در حالی که مثل برق از کنار پنجره های طبقه بیستم عبور می کرد به خودش گفت: خب، تا اینجا که الحمدالله به خیر گذشت! این همان حکایت مردم است در آستانه فاجعه ای که انتظارشان را می کشد. خیلی ها ترجیح می دهند فکرش را هم نکنند که با حذف یارانه ها واقعا چه در انتظار جامعه خواهد بود. خیلی ها به حساب ویژه ای که برای «دریافت» یارانه نقدی باز کرده اند دل بسته اند که «بالاخره هر چقدر بدهند باز هم غنیمت است.» خیلی ها ژست اقتصاددان ها را می گیرند و برای راضی کردن دل خود و دیگران می گویند: «البته از نظر اقتصادی این کار ضرورت دارد و در درازمدت به نفع جامعه است.» خیلی ها هر روز صبح روی بساط روزنامه فروشی ها خم می شوند تا ببینند که دولت بالاخره قیمت های جدید برای کالاهای اساسی را اعلام کرده است یا نه. خیلی ها هر روز که از بازار بر می گردند متوجه می شوند که سفره شان کوچکتر و بی رونق تر و جیب شان خالی تر شده است. خیلی از سرمایه داران از همین الان اعلام کرده اند که «اگر مواد اولیه گران شود، قیمت یدکی ها و هزینه نگهداری ماشین آلات بالا برود یا مالیات ها زیاد شود، ما همه کاسه و کوزه ها را بر سر کارگرانی که زیر دستمان کار می کنند و مردم مصرف کننده می شکنیم.» گرانی هر ساعت به شکل خزنده جلو می آید و عرصه را بر توده های محروم تنگ می کند و رژیم فریبکار مذهبی با وعده دادن ها و مخفی کاری ها و جنگ های زرگری اش در مورد زمان و نحوه حذف یارانه ها، همه را سر کار گذاشته است.

واقعیت چیست؟

واقعیت اینست که در دوره کنونی، حذف یارانه ها یک سیاست ضروری اقتصادی برای نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است. درست همانطور که سیاست تزیق یارانه ها به اقتصاد ایران در گذشته، برای نظام هم لازم بود و هم ممکن. بنابراین اول از همه باید بدانیم که حذف یارانه، نتیجه بدجنسی یا منافع فردی جانوری به نام احمدی نژاد و دار و دسته اش نیست. منافع نظام در میان است. اگر امثال موسوی و کروبی یا توکل و مرتجعان دیگری که امروز به دولت و سیاست های اقتصادی نق می زنند، سکان این کشتی توفان زده و بحرانی را در دست داشتند نیز همین کار را می کردند. مناظره های انتخاباتی را که یادتان هست. همین که بحث از «هدفمند کردن یارانه ها» پیش می آمد، موسوی و کروبی و رضایی با احمدی نژاد هم زبان می شدند و می گفتند ما هم قبول داریم که بالاخره این تحول اقتصادی باید انجام شود! محض اطلاع باید بگوییم که این بحث حدود ۲۰ سال پیش یعنی در آغاز ریاست جمهوری رفسنجانی مطرح شد. این سیاست را برنامه ریزان اقتصاد جهانی سرمایه داری در «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» برای کشورهای تحت سلطه منجمله ایران طراحی کردند - برای ایرانی که بخشی از درآمدهای نفتی اش را به توزیع یارانه در بخش های مختلف اقتصاد اختصاص داده بود. وضعیت ویژه جامعه ای که تازه جنگ هشت ساله را از سر گذرانده بود و فرار بود با وعده های «بازسازی و رفاه و مصرف» به گرد دولت متحد شود، و بعد از آن برخی ملاحظات و تردیدها از واکنش مردم محروم نسبت به حذف ضربتی یارانه ها، اجرای کامل رهنمودهای نظام امپریالیستی را تاکنون به تعویق انداخته است.

به طور کلی، تبلیغات دولت های سرمایه داری منجمله جمهوری اسلامی به مساله یارانه ها به گونه ای است که انگار دارند از جیب خودشان به مردم صدقه می دهند. و حالا دیگر وقتش رسیده که این پول را قطع کنند تا مردم تنبل نشوند و برای گذران زندگی کمی به خود زحمت بدهند! ادعاهای مسخره احمدی نژاد را جدی نگیرید که صحبت از «نقدی کردن یارانه ها» می کند. انگار تا به حال، مردم به شکل غیر مستقیم و از روی قیمت عرضه شده کالاها،

پارانه می گرفتند اما حالا قرار است پارانه را به صورت پول دریافت کنند و با آن وارد بازاری شوند که کالاهایش به قیمت واقعی (یعنی گران تر از قبل) عرضه می شود. یادتان هست که دو سال پیش، همین احمدی نژاد در مصاحبه تلویزیونی اش بر سر مردم شیره می مالید و منت می گذاشت که: «بگذارید پارانه را به شکل پول نقد به مردم بدهیم تا هر کس هر استفاده ای که خواست از آن بکند و بر مینای میل و نیازهای روزمره اش آن را خرج کند»؟ یادتان هست که می گفت: «بگذارید سریعتر طرح هدفمند کردن پارانه ها را اجرایی کنیم تا مردم هر چه زودتر شیرینی اش را بچشند»؟! معنی واقعی این حرف ها را حالا می فهمیم: اول بروید ۱۰ هزار تومان در بانک بگذارید تا یک حساب ویژه برایتان باز کنند. بعد هم که مبلغ ناچیزی به عنوان پارانه در آن حساب ریخته شد «تا اطلاع ثانوی» حق برداشت پولتان را ندارید. حتی همان ۱۰ هزار تومان خودتان را! شاید خیلی ها از خودشان بپرسند این مسخره بازی ها دیگر چیست؟ بیا بید پرده های توهم و دروغ را کنار بزنیم و بدون گوش دادن به حرف های مقامات و رسانه های دولتی، مساله را وارسی کنیم:

اول اینکه، از همین حالا، یعنی پیش از اعلام رسمی حذف پارانه ها، بسیاری از کالاهای مصرفی گران شده است. بانک مرکزی و دولت تلاش می کنند با صحبت از پایین آمدن نرخ تورم (که در واقع چیزی نیست مگر کم شدن **سریعت** **بالا رفتن قیمت ها** و نه ارزان شدن کالاها) به مردم القاء کنند که گرانی رو به اتمام است. در این میان، همه با افزایش نرخ سوخت خودرو و روبرو هستند که زیر پوشش سهمیه بندی و نرخ آزاد انجام گرفته، مستقیماً بر افزایش قیمت کالاهای دیگر در بازار تاثیر گذاشته است.

دوم اینکه، میزان دستمزدها برای سال جاری (با احتساب افزایش صوری ناچیزی که در پایان اسفند ماه ۸۸ انجام گرفت) ثابت مانده است.

سوم اینکه، هزینه های غیر قابل حذف از سبد مصرف خانوارها، مانند آب و برق و گاز و تلفن بین هشت تا ده برابر افزایش پیدا می کند. یا به قول مقامات جمهوری اسلامی «به نرخ جهانی عرضه می شود».

چهارم اینکه، بخشی از دستمزد مردم هر ماه تحت عنوان «پارانه نقدی» در بانک گرو گذاشته می شود تا تضمینی باشد برای پرداخت قبض های برق و گاز و تلفن....

پنجم اینکه، ظاهراً دولت پولی را از یک جیب **خود** بر می دارد و به نام مردم در هوا می چرخاند و در جیب دیگرش می گذارد. اما این فقط ظاهر قضیه است. وقتی که به جیب خود، به وضع سفره خود، و به نیازهای مادی و روحی و تفریحی خود نگاه می کنیم متوجه می شویم که همه چیز به شکل تکان دهنده ای دارد آب می رود. در واقع، دولت پولی را از جیب **ما** بر می دارد، در هوا می چرخاند و می گوید این پول ما شماسست و سپس آن را در جیب خود می گذارد.

معنی واقعی حذف رایانه، بهره کشی شدیدتر از توده های کارگر و زحمتکش است. یعنی فلاکت بیشتر جمعیت حقوق بگیر بخش دولتی و خصوصی. یعنی محروم تر و گسترده تر شدن توده بیکاران و تهیدستان. یعنی رشد مصیبت ها و بیماری های اجتماعی نظیر اعتیاد و تن فروشی و دزدی و ناامنی که پاسخی است مستقیم به تشدید فقر و محدود شدن فرصت های کاری و رفاهی. شاید خیلی از ما هنوز متوجه رشد سریع جرم و جنایت در شهرهای مختلف به شکل زورگیری و جیب بری، سرقت مسلحانه و قتل های بیرحمانه نشده باشیم. کافیسست در این موارد، پای صحبت افرادی از اداره آگاهی بنشینید تا گوشه ای از رشد سریع ناامنی را برایتان تصویر کنند.

اصلا این یارانه چیست؟

بینیم یارانه از کجا می آید و چرا نقش آن در بعضی دوره ها مهم شده است، و در بعضی دوره ها این نقش باید کاهش یابد. دولت های سرمایه داری و اقتصاددانان بورژوا این طور جلوه می دهند که یارانه از خزانه دولت و یا از ثروت های طبیعی جامعه استخراج و در بین فشرهای مختلف اهالی تقسیم می شود. در این نوع توضیح، استثمار نیروی کار جامعه که در فرایند پیچیده ای از تولید و توزیع و تقسیم کار اجتماعی انجام می گیرد از معادله حذف می شود. انگار هیچ رابطه ای بین ارزش اضافه ای که در این فرایند حاصل می شود با تامین و تخصیص یارانه ها وجود ندارد. اما در واقعیت، یارانه یک جور «مساعده» است. حقوق بگیرانی که دستشان تنگ است با این پدیده به خوبی آشنا هستند. برای اینکه نیاز معین و فوری ای را رفع کنید، صاحبکار یا اداره ای که برایش کار می کنید، مقداری از دستمزدی را که قاعدتا باید تا پایان سال بگیرید امروز با شرایط معینی در اختیارتان قرار می دهد و بعد از حقوق تان کسر می کند. اعتبار شما برای گرفتن این مساعده، پایدار بودن شغل تان حداقل در یک دورنمای چند ماهه یا چند ساله است. یعنی روشن است که از پس این تعهد مالی می توانید برآید. از طرف دیگر، صاحبکار یا اداره مربوطه نیز با پرداخت اینچنینی دستمزد شما، می تواند تضمین کند که نیروی کار با ثبات تر و بی دغدغه تری را در اختیار خواهد داشت که برایش خوب کار خواهد کرد. یارانه ها هم در اقتصاد جامعه همین نقش را بازی می کنند با این تفاوت که به جای صاحبکار خصوصی یا اداره ای که در استخدامش هستید، دولت نشسته است. و به جای این کارگر یا آن کارمند جزء، با اهالی یک جامعه که اکثریتشان را توده های کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند روبرو هستیم. در واقع، دولت به حساب ارزش اضافه و سودی که جامعه طی سال های آتی تولید خواهد کرد و نیز به حساب درآمدهای ناشی از فروش یا اجاره منابع و ثروت های طبیعی کشور، بخشی از دستمزدها را زودتر می پردازد. البته این یک تصویر بیش از حد ساده و تجریدی از یارانه است که ما برای ساده فهم کردن مساله ارائه کرده ایم. نکته اینجاست که نسل های موجود در جامعه امروز، بخش از حساب پتانسیل ها و امکانات تولیدی و ارزش هایی که نسل های هنوز نیامده تولید خواهند کرد، سهم یارانه شان را دریافت می کنند! این درست است که بدون کار کردن و استثمار شدن نسل های موجود، پتانسیل و امکانات و ارزش های فردا هم بی معنی و دست نیافتنی خواهد بود ولی به هر حال، بخشی از ارزش ها و ثروت هایی که خصلت و کارکردی ماندگارتر دارند و ذخیره نسل های آینده هستند نیز در قالب یارانه برای امروزی ها هزینه خواهد شد.

آیا دولت های سرمایه داری به قضیه اینطور نگاه می کنند و هنگام طراحی سیاست های اقتصاد و تعیین بودجه کشور، اینطور حساب و کتاب نسل های امروز و فردا را می کنند؟ اساسا خیر. یارانه از نظر برنامه ریزان اقتصاد سرمایه داری، ابزاری است که در شرایط و مقاطع معین می تواند با تحریک جامعه به مصرف بیشتر و در نتیجه گردش سریعتر و گسترده تر سرمایه پولی، باعث تحریک و رونق بازار شود. یارانه می تواند در چارچوب اقتصادی که دائما با خطر بروز یا اوج گیری بحران و فشارهای رقابتی در بازار بین المللی روبرو است، ابزاری باشد که به شکل مواد اولیه و ماشین آلات و اعتبارات بانکی و پولی ارزانتر در خدمت سرمایه داران قرار می گیرد تا بخش های مختلف صنعت و کشاورزی و تجارت را تحریک کند. تزریق یارانه همانطور که در جمهوری اسلامی می بینیم حتی می تواند مثل مواد مخدر باعث نشئه مصنوعی و توهم شود. به این صورت که جامعه خیال کند ارزش ریال نسبت به ارزش های خارجی نسبتا یکسان و با ثبات «باقی مانده» است، یا اینکه بازار سهام ایران دچار تلاطم یا سقوط آنچنانی ارزش ها «نشده» است. یارانه می تواند بار هزینه های دستگاه سرکوبگر و امنیتی رژیم و تبلیغات سیاسی و مذهبی - خرافی اش را سبک کند. یعنی در بودجه های علنی یا مخفی کشور به صورت ارز یارانه ای ارزان در بیاید و از جیب مردم خرج خرید سلاح و باتوم و گاز فلفل و بیسیم و دوربین و کاغذ و مرکب وارداتی شود. و بالاخره، یارانه از نظر

طبقه حاکمه سرمایه دار و دولت‌ش در شرایط معین می‌تواند ابزاری باشد برای حفظ ثبات سیاسی از طریق تامین سطح معینی از مصرف برای اهالی هر چند به شکل موقتی.

همه این شرایط و عوامل و اهدافی که برشمردیم از چند دهه پیش، حداقل از دهه ۱۳۵۰، در ایران تحت سلطه امپریالیسم مطرح بوده است. رژیم شاه در دهه آخر موجودیتش سیاست توزیع یارانه‌ها را به پشتوانه افزایش درآمدهای نفتی در پیش گرفت که البته نتایج متناقضی را به صورت رونق و گسترش بازارهای مصرفی، رشد بادکنکی طبقه متوسط و ایجاد ثبات سیاسی نسبی و موقتی از یک سو، و زمینه‌چینی برای بی‌ثباتی و تکان‌های شدید اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر ایجاد کرد. بعد از برقراری رژیم جمهوری اسلامی نیز عملاً همان الگوی اقتصادی زمان شاه یعنی اقتصاد متمرکز دولتی، متکی به نفت و همراه با توزیع یارانه، ادامه یافت. نظیر همین الگو در کشورهای تحت سلطه دیگری که ثروت و درآمدهای قابل توجه داشتند و عمدتاً اقتصاد تک محصولی داشتند به اجراء گذاشته شد. البته طی دو دهه اخیر، بسیاری از آن‌ها بر اساس رهنمودهای موسسات برنامه‌ریزی اقتصاد بین‌المللی سیاست حذف یارانه‌ها و شیوه شوک درمانی اقتصادی را در پیش گرفته‌اند.

چرا الگوهای اقتصادی در سطح بین‌المللی عوض شدند؟

علل تغییر در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بین‌المللی را قبل از هر چیز باید در چگونگی و تداوم بحران ساختاری جهان امپریالیستی از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد جست و جو کرد. علیرغم دوره‌های موقتی رونق، جهش نرخ رشد در بعضی کشورها و شکل‌گیری قطب‌های جدید در اقتصاد جهانی، ما به‌طور کلی شاهد لغزیدن اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به دامن رکود هستیم که گاه و بیگاه با سقوط‌های مالی همراه است و به شکل حاد در بحران بورس منعکس می‌شود. روند **گلوبالیزاسیون** یا جهانی‌سازی که از اوایل دهه ۱۹۸۰ به جریان افتاد، تحت تاثیر دو عامل شتاب گرفت: یکم، واکنش‌های سرمایه‌داری جهانی یا در واقع بلوک‌های سرمایه‌ای رقیب در سطح جهانی نسبت به بحران ساختاری دهه ۱۹۷۰ که به شکل‌های جدید تراکم و تمرکز و ائتلاف سرمایه‌ای انجامید و بنگاه‌ها و عرصه‌های تولید سود فراملیتی را تثبیت کرد. آنچه بستر و کاتالیزور چنین حرکتی شد تشدید رویارویی و رقابت بین دو بلوک سرمایه‌داری غرب و شرق به رهبری آمریکا و شوروی بود که در اردوی غرب، امکانات مادی و حقوقی و ضرورت‌های سیاسی ادغام‌های این‌چنینی را ایجاد کرد. دوم، امکانات و فضاهای بسیار گسترده سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک در سطح بین‌المللی بود که از پایان دهه ۱۹۸۰ در نتیجه فروپاشی اردوگاه شوروی، یکباره در مقابل سرمایه‌های امپریالیستی غرب گشوده شد.

در واقع، ساختار جهانی سرمایه‌داری هم با ضرورت‌های تغییر روبرو بود و هم با امکاناتی (هر چند قسمی و نسبی) برای انجام این کار. سرمایه‌داری برای عقب‌راندن گرایش رکود و تحریک تولید و بازار، نیاز به نیروی کار منعطف‌تر و ارزان‌تری داشت که در مدارها و خطوط تولیدی جهانی شده به کار گرفته شود. این نیروی کار می‌بایست منضبط‌تر – و در عین حال بی‌حق و حقوق‌تر از قبل – در اختیار سرمایه‌داری قرار بگیرد. آنچه به نتولیرالیسم اقتصادی مشهور شد، راه را برای هجوم لجام‌گسیخته سرمایه‌ها فارغ از شرایط و تعهدات دوران جنگ سرد و «دولت رفاه» هموار می‌کرد. بخشی از تجدید سازماندهی موسسات و ساختارهای جهان سرمایه‌داری به جایگاه دولت‌ها در اقتصاد و نیز حجم و هزینه دولت‌ها مربوط می‌شد. بازنگری در قوانین و حقوق گمرکی کشورها، ایجاد و گسترش «مناطق آزاد اقتصادی و تجاری»، برقراری مناسبات تنظیم‌شده‌تر و یکدست‌تر برای عرضه و تقاضای کالاها که به ویژه شامل نیروی کار جهانی می‌شود، در همین چارچوب می‌گنجد. موسسات سیاست‌گذار مانند «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی» و «سازمان تجارت جهانی» بر قابل دسترس کردن و ارزان‌تر کردن نیروی کار، بر کوچک‌تر و کم‌هزینه‌تر

کردن دولت‌ها، و بر کاهش قید و بندهای حقوقی و اتحادیه‌ای بر دست و پای سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاری‌های خارجی تاکید گذاشتند. آنچه به واقعی کردن قیمت کالاها - منجمله بهای نیروی کار - و واقعی کردن نرخ برابری ارزها مشهور است و قرار است با حذف یارانه‌ها عملی شود به این سیاست‌ها خدمت می‌کند. همانطور که می‌بینیم، در این میان آنچه مطرح است دردهای سرمایه و منافع سرمایه‌داری است. موفقیت نیروی کار انسانی، زمانی و به گونه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد و دستخوش تغییر می‌شود که در خدمت به منافع نظام جهانی باشد و دردی از دردهایش درمان کند. در این دنیای سرمایه‌داری، عرصه‌های مختلف زندگی و سطح معیشت و منافع صدها و هزارها میلیون انسان به راحتی می‌تواند به خطر انداخته شود یا در نتیجه تلاطم‌های شدید از هم بپاشد.

حذف یارانه و سرنوشت جامعه

امروز در آستانه این فاجعه اقتصادی - اجتماعی، فریبکارانی در درون و بیرون رژیم اسلامی هستند که می‌گویند: حذف یارانه‌ها یک عمل **اجتناب** ناپذیر است و اگر چه ممکنست مثل یک عمل جراحی دردناک و خونین باشد ولی نتیجه نهایی کار، رونق اقتصاد و بهبود شرایط زندگی و معیشت مردم خواهد بود. می‌گویند کشورهای دیگری که دست به اینگونه شوک‌درمانی‌ها زدند امروز وضعیت با ثبات و خوبی پیدا کرده‌اند و در نظام تجارت بین‌المللی جا افتاده‌اند. اینان برای اثبات حرف‌هایشان، مردم را به «**نرخ رشد**»‌های بالا در کشورهای انگشت‌شماری که تا سه دهه پیش در رده‌های میانی «جهان سوم» جای داشتند رجوع می‌دهند. اینان واقعیت سخت و تکان‌دهنده‌ای که در اعماق کشورهای تحت سلطه می‌گذرد را پشت این آمار و ارقام‌ها پنهان می‌کنند. با این حراف‌های مسموم گوش‌ها را پر می‌کنند تا صدای شکستن استخوان‌های میلیون‌ها زن و مرد تهیدست را در کارگاه‌های عرق‌ریزان و زاغه‌ها و اردوگاه‌های ارتش ذخیره کار نشنومیم. واقعیت اینست که حذف یارانه‌ها و به اصطلاح «**آزاد کردن قیمت‌ها**» همراه با اجزای دیگر دستورات سرمایه‌ جهانی یعنی تعدیل نیروی کار (**بیکارسازی‌ها**) و حذف موانع قانونی از پیش پای سرمایه‌داری دولتی و خصوصی که به استثمار وحشیانه و لجام‌گسیخته کارگران و زحمتکشان می‌انجامد، نرخ رشد را بالا می‌کشد. اما معنی افزایش نرخ رشد، مثلاً در هند را باید از آن صدها میلیون دهقان فقیر و مهاجران بیکار در حاشیه شهرهایش پرسید که از دایره زندگی انسانی به بیرون پرتاب شده‌اند و کلماتی نظیر **فقر** و **فلاکت**، **ضعیف‌تر** و **محدودتر** از آن است که بتواند وضعیتشان را توصیف کند. معنی شوک‌درمانی و آزادسازی قیمت‌ها را باید از صدها هزار دختر جوان تن‌فروش از روسیه، اروپای شرقی و آسیای جنوب شرقی پرسید که برای تامین هزینه زندگی و بقای خانواده‌هایشان امروز در گوشه و کنار دنیا به بردگان جنسی تبدیل شده‌اند. اقتصادهای سرمایه‌داری به بهای بیکار و بی‌خانمان شدن توده عظیمی از زحمتکشان و خانواده‌های آنان، به قیمت سقوط آزاد بخش‌های بزرگی از جامعه به زیر خط فقر و فلاکت، به قیمت نابودی فیزیکی و انحطاط روحی و معنوی بخشی از نیروی مولده انسانی است که با رکود و بحران دست و پنجه نرم می‌کنند.

اتفاقی نیست که هر جا این گونه طرح‌های اقتصادی به اجراء در آمده، مقاومت و ابراز نارضایتی و تلاش برای بقاء به شکل‌های گوناگون بروز یافته است. شورش‌های گرسنگان که به «**شورش نان**» هم مشهور است، پیامد منطقی شوک‌درمانی سرمایه‌داری است. هنوز یک دهه از شورش‌هایی که در کشور آرژانتین بر پا شد نگذشته است. آن شورش، جامعه را چنان بی‌ثبات کرد که طی فقط یک هفته چند نخست‌وزیر بر سر کار آمدند و بر کنار شدند. آتش شورش در کشور یونان که برخاسته از همین تحولات اقتصادی بود نیز هنوز داغ است. در کشورهای آفریقایی، مرتباً از این اتفاقات می‌افتد؛ هر چند که مردم نقاط دیگر دنیا توجه در خوری به وقایع قاره سیاه ندارند.

واکنش ما چیست؟

آیا خوشخیال شدن و تن دادن به اینگونه سیاست‌های ضد مردمی، در هر سطحی که اجراء شود، راه را برای تشدید استثمار و ستمگری و پیشروی بیشتر طبقه حاکمه سرمایه دار هموار نخواهد کرد؟ آیا راضی شدن به اجرای خرنده و مرحله به مرحله حذف یارانه‌ها، معنایی غیر از خواب شدن و «**عادت کردن**» ما به این درد کشنده مزمین خواهد داشت؟ آیا واقعا در اساس برای ما فرقی دارد که در نتیجه حذف یارانه‌ها، سه چهارم تا از بلاها و سختی‌هایی که بالاتر برشمردیم بر سر جامعه ایران بیاید ولی چند تایش فعلا اتفاق نیفتد؟ حتی اگر به فرض محال چنین طرحی از دستور کار هیئت حاکمه ایران خارج شود، یا در نتیجه مقاومت و مبارزه توده‌های محروم این جانیان مجبور به تعویق و تعلیق آن شوند، آیا ما نباید نسبت به کارکرد نظام سرمایه داری و جنایات روزمره‌ای که در حق توده‌های تحت استثمار و ستم دنیا روا می‌دارد حساس باشیم و **کل** این نظام طبقاتی را زیر سوال ببریم؟ پاسخ **کمونیستی** به این پرسش‌ها روشن است: تا زمانی که این **نظام** وجود دارد، مرتباً اینگونه سختی‌ها و مصیبت‌ها را برای اکثر عظیم‌الهای دنیا تولید و بازتولید می‌کند. تا زمانی که نظام سرمایه داری جهانی و دولت‌های ستمگر و مرتجع (**خواه ارباب و خواه نوکر**) بر سر کار باشند، گردونه استثمار و کسب سود با خون و عرق زنان و مردان کارگر و زحمتکش خواهد چرخید و بحران و رکود و بیکاری و تیره‌روزی را بارها و بارها به صحنه خواهد برد. تا زمانی که محرومان دنیا و همه کسانی که از این نظم وارونه و بی‌منطق و شکل‌های مختلف ستمگری طبقاتی و جنسیتی و مذهبی و ملی‌اش در رنجند، پایه‌ها و اهداف مشترک انترناسیونالیستی را در مقاومت و مبارزه روزمره خود نبینند و آگاهانه برای انجام یک دگرگونی انقلابی و ایجاد اقتصاد و سیاست و فرهنگ متفاوت و جایگزین تلاش نکنند، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

ما در مقابل خود، روزهای تیره و تار فقر و فلاکت بیشتر، استثمار شدیدتر و بروز بلایا و بیماری‌های فراگیر اجتماعی را می‌بینیم. روزهای عربده کشیدن‌ها و دلقک‌بازی‌ها و عوامفریبی‌های اصولگرایان و اصلاح‌طلبان حکومتی برای توجیه سیاست‌های خانمان سوز نظام سرمایه داری. اما این اوضاع، همانطور که با رجوع به تجربه سایر کشورها نشان دادیم، آبستن تلاطم‌ها و برآمدهای مبارزاتی نیز هست. این دقیقا همان امکانی است که می‌تواند یک جامعه در حال سقوط را، حتی اگر با سر به زمین اصابت کند، از مرگ دهشت بار برهاند. در برابر شوک اقتصادی، هزارها و میلیون‌ها گرسنه می‌توانند به خیابان بریزند و خشم خود از وضع موجود را به شکل‌های مختلف فریاد کنند. تردیدها و کشمکش‌ها و اختلاف‌نظرهایی که از مدت‌ها پیش در میان حاکمان اسلامی بر سر زمان و نحوه اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها به راه افتاده، بازتاب هراس رژیم از چنین دورنمایی است. اینان از احتمال واکنش‌های **خشمگین** و **رادیکال** و گسترده مردم می‌ترسند که می‌تواند بی‌ثباتی و روندهای غیر قابل‌کنترلی را در جامعه دامن بزند. هدف از تشکیل و تربیت واحدهای ویژه ضد شورش که این روزها در موردشان زیاد تبلیغ می‌شود بخشا مقابله با چنین احتمالی هم هست.

در عین حال، تجربه مبارزات و شورش‌های معاصر نشان داده که توده‌های خشمگین و عاصی می‌توانند قلدرترین و خودسرترین حاکمان را به وحشت بیندازند، اما بدون آگاهی و تشکل انقلابی و دورنما و هدف روشن نهایتاً به جایی نخواهند رسید. تجربه نشان داده که در نتیجه این شورش‌ها ممکنست دولت‌های مرتجع موقتا عقب‌نشینی کنند و برنامه‌های جنایتکارانه‌شان را به تعویق بیندازند، اما همیشه مترصد فرصت می‌مانند تا شرایط برای یورش مجدد به مردم و اجرای سیاست‌هایشان فراهم شود. تجربه نشان داده که مبارزان و فعالانی که به شورش‌ها و اعتراضات خود به خودی کارگران و محرومان دل می‌بندند و افق دید خود و مردم را به انجام این یا آن فرم

اقتصادی و اجتماعی و سیاسی محدود می کنند، علیرغم نیت قلبی شان، فقط برای طبقه حاکمه وقت می خزند و هیچ دستاورد پایداری برای پیشبرد امر انقلاب اجتماعی حاصل نمی کنند. ما باید از خود بپرسیم که اینبار چه خواهیم کرد؟ از دل اوضاع پر تلاطمی که در پیش است، و با اتکاء به نارضایتی و خشم توده های بیشماری که کارد به استخوانشان رسیده، چه فرصت هایی را از آن **انقلاب کمونیستی** خواهیم کرد؟ چه نیروهایی را سازمان خواهیم داد و بر اساس چه اهداف و چه شعارهایی و درون چه تشکل هایی؟ آیا افق دید توده های محروم را نسبت به جامعه و روابط نوینی که می توانیم و می باید آگاهانه بسازیم باز خواهیم کرد و روحیه آشتی ناپذیری و رادیکالیسم و تشکل یابی را در هر فرصتی دامن خواهیم زد؟ یا به روش بی ثمر و بارها امتحان شده ای که بسیاری از فعالان چپ و جنبش کارگری تا به حال به آن چسبیده اند جلو خواهیم رفت و کارگران و زحمتکشان را به انجام اصلاحات جزئی در چارچوب همین نظام – گیریم با تغییراتی در صف حاکمانش – امیدوار خواهیم کرد؟ تجربه گروه ها و فعالان مرتبط با جنبش کارگری در بعضی کشورها که شاهد شورش های نان بوده اند نشان می دهد که نگرش و عملکرد **رفرمیستی** و **اکنونیستی** آن ها نتیجه ای بهتر از مشغول کردن مردم به اصلاحات قطره چکانی و به شدت بی ثبات و دستاوردهای منفرد و دلخوشکنک به بار نیاورده است. این گرایش باعث از دست رفتن فرصت های بزرگ و تجدید قوای نظام و دولت های طبقاتی حاکم شده است. اگر مبارزان و فعالانی که داعیه نمایندگی منافع کارگران و زحمتکشان و اعتقاد به انقلاب اجتماعی دارند و برای خود عناوین سوسیالیستی و کمونیستی برگزیده اند کماکان به چنین نگرش و عملکرد و روشی بچسبند، فرق چندانی با آن آدمی که خوشخیالانه می گفت «تا اینجا که الحمدالله به خیر گذشت» نخواهند داشت؛ حتی اگر روز و شب نیز در مورد عواقب حذف یارانه ها به مردم هشدار بدهند.

جمعی از فعالین کارگری (جافک)

مهرماه ۱۳۸۹

kargaranfa@gmail.com

j-f.blogfa.com

k-kargari.blogfa.com